



شعر شماره ی " 5 "

و این باد ولگرد

از آن سوی کوچه

به این سو می تازد

و دامن زنان را

بی شرمانه

بالا می زند

گربه ای لاغر

در این هجوم وحشی

از بالای نرده

چاردست و پا

بر زمین می افتد

و روزنامه های دکه

پرنده‌گانی می شوند

سرگردان

در آسمان بارانی

با رنج سقوط

و این باد ولگرد

همچنان می تازد

شعر شماره ی "21"

پیش از آن که متولد شوی

نافت را

به نام من

بریده بودند

گیرم که

بیست سال

به بیست سالگی تو

دیر رسیدم

مرا در سینه ات بگذار

آنجا که کبوتران دست آموز

بی قراری می کنند

و قلبت تنها

به خاطر من می تپد

" روزگار غریبی است"

منصورها را ، دیگر

بر دار نمی کشند

با شوک های الکتریکی

خلاص می کنند

و عشق را

در کوچه بازار

به حراج می گذارند

" روزگار غریبی است"